

احتمالاً راجع به آنکه در سال ۱۳۵۶ بر ما گذشته من در دو سه جای دیگر مطلب نوشته ام آنچه را که من در خلال دفترچه های یادداشت بطور خلاصه هست می توانم آنها را اینطور مرور کنم.

شاید نوشته باشم که چگونه ۱۹ دیماه قم آمدیم و چه اتفاقات عجیب و جالبی را دیدیم که یک مرتبه ما را دگرگون کرد . از جمله حوادث بعد از این مطلب عید نوروز ۱۳۵۷ است. واقعاً برای ما عید نبود ، حال و هوای انقلاب آنگونه ما را گرفته بود که بر بال ملائک سوار و ملکوتی بودیم. همه جا با رفقا بحث انقلاب و پیروزی و امام بود . جالب هم بود ما بخش داخلی داشتیم و تا روز دوشنبه ۵۶/۱۲/۲۹ در بخش ماندیم . خدا رحمت کند مرحوم استاد دکتر اردوبادی را که آنقدر سخت گیری می کرد که یک روز فرار یا ترک از بخش ممکن بود که یک ترم آدم را عقب بیندازد . غروب دوشنبه ۵۷/۱۲/۲۹ با اتوبوس راهی شهرضا شدیم و بلیط هم گیر نمی آمد ولی آقای جعفر شه مرام که در گاراژ ترانسپورت بوذرجمهر کار میکرد ما را هر جور بود سوار کرد . من و رضاخان با هم بودیم . از سه شنبه که عید بود تا پنج شنبه که دهم فروردین شهرضا بودیم. روز پنج شنبه به اصفهان آمدیم . آنجا تظاهرات عظیمی و مجلس ختم برای چهلم شهدای تبریز برگزار بود . زد و خورد جانانی هم شد و عصر ما آمدیم قم و از آنجا به تهران آمدیم . شب جمعه را قم منزل مرحوم حاج حسین تیموریان ماندیم . و جمعه راهی تهران شدم . از روز شنبه هم کشیک بخش ها شروع شد. و روز یکشنبه ۱۳ عید بود . از صبح دوشنبه چهاردهم فروردین ماه درس شروع شد از جمله حوادث این سال برای من و مهمترین آن مراسم عروسی بود . ما در اوایل سال ۵۶ زن عقد کرده بودیم و عسرت جوانی کاری کرد که پنج شنبه ۱۳۵۷/۴/۱۵ عروسی کردیم روز عروسی هم جالب بود پنج شنبه ۵۷/۴/۱۵ تا ساعت ۱۰:۰۰ صبح من امتحان داشتم . امتحان درس آمار و اپیدمیولوژی بود که در محل دانشکده بهداشت باید امتحان می دادیم و بعد از آن من راهی گاراژ شدم که در خیابان بوذرجمهری بود و نهایتاً با هر سختی بود ساعت ۱۷ عصر خودم را رساندم شهرضا. همه منتظر من بودند و بهر حال داماد رسید . حاج آقا رسول یادش بخیر ، گفت ! نگفتم هر جور که باشد خودش را می رساند و عروسی به هم نمی خورد . بهر حال ما شب جمعه ۵۷/۴/۱۵ عروسی کردیم و فردا شب مجدداً به تهران برگشتیم چون من بخش داخلیم تکرار شده بود در واقع تنبیه شده بودم و می بایستی تابستان را هم می ماندم . شنبه ۱۷ تیر ماه ۱۳۵۷ مجدداً به بخش آمدم و کار را به تنهایی در بخش شروع کردم.

تابستان عجیبی بود مرتب تظاهرات در تهران و کشور بود. مردم آرام نداشتند. از یک طرف هزار حقه نیرنگ رژیم نیز بود . یکشنبه ۱۵ مرداد ۵۷ روز اول ماه مبارک رمضان ۱۳۹۸ بود . روزه گرفتن در تابستان . در بخش داخلی آنهم در بیمارستان سینای تهران

لذت خودش را داشت. من هم چون تنها بودم. خوابگاه هم نبود عمدتاً و تمام وقت خود را در بیمارستان صرف می کردم و فقط برای کارهای انقلاب از بیمارستان خارج می شدم.

پنجشنبه ۵۷/۵/۱۹ ظهر بعد از نماز به طرف شهرضا راه افتادم. شب را شهرضا بودم و فردا جمعه با خبری که رفقا دادند به اصفهان آمدم. ششم ماه رمضان بود فکر کنم یکصد هزار نفری آن روز در اصفهان راهپیمایی و تظاهرات کردند. همه جای شهر هم بودند ما هم بعد از سی و سه پل به آنها پیوستیم و کاری شد کارستان. ساختمان بیمه و بانک ملی و هتل شاه عباس به آتش کشیده شد و ما غروب راهی تهران شدیم آن شب ساواک و پلیس به شدت کنترل می کردند و ما هم به هر ترفندی راهی تهران شدیم. همان شب حکومت نظامی در اصفهان شهرضا و نجف آباد و خمینی شهر که آن روزها همایونشهر می گفتند به فرماندهی سر لشکر ناجی اعلام شد.

روز یکشنبه ۲۹ مرداد که روز نیمه رمضان بود سینما رکس آبادان را آتش زدند. فکر کنم ۴۰۰ نفر زنده در آتش سوختند و ما تا آخر هفته فقط اخبار را تعقیب می کردیم. چهارشنبه شب احیای شب نوزدهم رمضان بود که ما تهران در بخش بودیم. پنجشنبه ۱۹ رمضان دوم شهریور بود بعد از نماز ظهر و عصر راهی شهرضا شدم. غروب گذشته بود که رسیدم شهرضا. فکر کنم آن شب تا سحر بیدار بودیم و جمعه هم شهرضا ماندیم و احیای شب بیست و یکم را در مسجد حاج عبدالحمید بودیم. آن مسجد همیشه برای ما حال و هوای خودش را داشت و الان هم دارد.

بعد از افطار بیست و یکم رمضان و پس از غروب شنبه ۴ شهریور ماه راهی تهران شدیم.

روز شنبه ۵۷/۶/۵ دکتر منوچهر کیهانی که استاد داخلی ما در بخش بود و در واقع همه کاره ی بخش هم بود. (چون دکتر اردوبادی به آمریکا رفته بود) برای ما صحبت کرد و برنامه های سیاسی جبهه ملی را برای ما تبیین کرد و در جلسه ی آنها دکتر کیهانی بعنوان سخنگو اعلام شده بود. همین روز هم دوباره اعلام کردند که تقویم به هجری شمسی برگشته است.

روز یکشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۵۷ آخر ماه رمضان بود و روز دوشنبه سیزدهم مراسم عید فطر در قیطریه برگزار شد. که داستان آن روز را جداگانه نوشته ام. فکر کنم بیش از یک میلیون در راهپیمایی و نماز آن روز آمدند.

روز یکشنبه ۵۷/۶/۱۶ امتحان داخلی دادم و پس از قبولی بلافاصله خودم را به راهپیمایی در جریان رساندم. راهپیمایی در خیابان دماوند و میدان فوزیه (امام حسین فعلی) به طرف دانشگاه بود. فکر کنم آنروز دو میلیون در تظاهرات شرکت کردند و از همان شب حکومت نظامی تهران برقرار شد. و خیلی شهرهای دیگر که فردا آن روز مردم برای تظاهرات به میدان ژاله آمدند (شهدای فعلی) آن حادثه جمعه سیاه (۱۷ شهریور) رخ داد. یادم هست فردای آن روز شنبه ۵۷/۶/۱۸ ضیای الحق آمد تهران و دست خالی ودست از پا دراز تر بر گشت. چه بین شاه و او گذشت نمی دانم. ولی شاه که قرار بود به چند کشور اروپای شرقی برود. سفر او لغو شد. گویا آن کشورها اجازه ندادند.

روز شنبه بعد ۵۷/۶/۲۵ حادثه طبعی اتفاق افتاد و زلزله آمد که چند روزی را هم در آنجا گذراندیم و با شروع ترم تحصیلی و سال جدید روز چهارشنبه ۳۰ شهریور به تهران آمدیم که ثبت نام ترم جدید بکنیم و از همان روز شنبه دوم مهرماه که بخش آمدیم عملاً تظاهرات مبارزات و کارهای انقلابی شروع شد و ادامه یافت .

یکشنبه ۵۷/۷/۲۴ را امام عزای عمومی اعلام کردند و چهلم شهدای هفده شهریور و سالگرد آقا مصطفی و... و همه جمع شدند در این روز . (و مسجدی در کرمان در این روز به آتش کشیده شد که در یادداشتها نوشته ام) . با اینکه تیر و ترکشی ردوبدل نشد ولی روز سختی بود . شب جمعه ۲۸ مهر در خوابگاه و روز جمعه ۲۹ مهر ماه در دانشگاه تظاهرات خوبی برگزار شد که شرکت کردیم . هشتم آبان ماه یکشنبه هم نوشته ام در تظاهرات در اطراف دانشگاه شرکت کردیم . روز جمعه ۱۳ آبانماه به دعوت علما به دانشگاه آمدیم . محصلین دبیرستانی تهران هم آمده بودند . گاردی ها هم با نا مردی تمام جلوی دانشگاه تهران دانش آموزان را به رگبار بستند و جمعه شب تلویزیون فیلم آن را پخش کرد که فردا صبح مردم به خیابان آمدند . روز جانانی بود هم برای ما که در کار تظاهرات فعال بودیم و هم گاردیها و مأموران حکومت نظامی . از جمله کار های خوب آنروز پائین کشیدن مجسمه شاه در دانشگاه تهران بود . و مأموران حکومت نظامی هم آنروز دیگر کاری نکردند .

و تقریباً دانشگاه بطور رسمی از ۵۷/۷/۱۴ تعطیل شد . اگر چه برای ما تقریباً تعطیل بود . روز چهارشنبه ۵۷/۸/۱۸ آمدیم بهشت زهرا و در مراسم تجلیل و تدفین شهدا شرکت کردیم البته آن روزها مثل حالا نبود و رفتن به بهشت زهرا با اتوبوس واحد و آنهم از طریق راه قدیم قم خیلی سخت بود .

اول آذر ماه بود که امام خمینی اعلامیه تازه ای دادند و گفتند که محرم ماه پیروزی خون بر شمشیر است و شاه رفتنی است روز جمعه ۵۷/۹/۱۰ شب منزل تعدادی از بچه ها بودیم در خیابان استاد معین . شب برای الله اکبر به پشت بام رفتیم . و روز یازدهم آذر ماه در تظاهرات بازار شرکت کردیم . روز بسیار سختی بود . تا پایان هفته تهران ماندیم . روز جمعه ۱۷ آذر ۵۷ با اتوبوس به شهرضا آمدیم . صبح روز یکشنبه ۱۹ آذر که روز تاسوعا بود برای راهپیمائی شهرضا رفتیم .

مراسم از مدرسه علمیه امام حسین (ع) و مسجد مطیعی شروع شد و تا شاهرضا آمدیم . خیلی جالب بود . یکی از آقایانی که برای قرائت قرآن رفت حتی سوره های کوچک قرآن را هم بلد نبود بخواند . پس از آنکه راهپیمائی تمام شد به خانه آمدیم و حاج آقا رسول که آمد خبر داد که بچه ها برای پایان کشیدن مجسمه رضا شاه به فلکه مرکزی رفتند که ما هم بسرعت خودمان را به آنجا رساندیم . از فعالین برنامه آقای علی انصاری بود و آقای یونسی و آخر کار هم رحیم مصدقی تانکری آورد و مجسمه را پائین کشیدند . چقدر آن لحظه ها شیرین و به یاد ماندنی بود . اولین مجسمه در شهرضا به پائین کشیده شد . روز نوزدهم آذر ۱۳۵۷ روز تاسوعا و به همین دلیل میدان مرکزی شهرضا تاسوعا نام گرفت .

روز دوشنبه ۲۰ / ۹ / ۵۷ عاشورا هم شهرضا ماندم . مراسم راهپیمائی مجدداً از مدرسه امام حسین (ع) و مسجد مطیعی شروع شد و تا شهرضا آمدیم . خبردار شدیم که اصفهان و نجف آباد هم روز عاشورا مجسمه شاه را پائین کشیده اند . از جمله مسائلی که فردا ی عاشورا که به تهران آمدم خبردار شدیم این بود که در پادگان لویزان دو سه نفر سرباز چند نفر از افسران را روز عاشورا کشته اند و بعلاوه در عاشورا بیش از بیست میلیون نفر و در تاسوعا بیش از ۱۵ میلیون نفر در سراسر کشور راهپیمائی کرده اند . روز عاشورا هم اکثر مردم روزه گرفته بودند و ما هم روزه بودیم . یادم هست در شهرضا برف ضعیفی هم آمد . و هوا فوق العاده سرد بود . البته بگویم سال ۵۷ زمستان خیلی سرد نشد و با بارندگی کمی همراه بود . (مثل سال ۱۳۸۸)

۲۶ دیماه شاه از کشور فرار کرد و فردای آن روز همه مجسمه های شاه را در کشور پائین کشیدند .

جمعه ۲۹ دیماه چون سالروز تولد من هم هست همیشه در خاطر من با خطرها و خاطره هایش ثبت است . جمعه ۲۹ دی ماه ۱۳۵۷ بزرگترین راهپیمائی در ایران انجام شد . رهبری امام قاطعانه شعار داده شد . استقلال آزادی جمهوری اسلامی ثبت شد . ضرورت محاکمه شاه مطرح شد و پلاکارد نظام شاهنشاهی نابود باید گردد در بین جمعیت بود روز عظیمی بود و در تظاهرات تهران که من بودم مسئله خاصی پیش نیامد . آن روزها می گفتند آخرین مجسمه شاه در رشت در این روز آنها توسط مأموران پائین کشیده شد .

با فرا رسیدن بهمن شور تازه ای در کشور دمیده شد . و بیم ها و امیدها هر روز بود ولی نشاط آن روزها وصف نا شدنی است . کشور آماده پیروزی انقلاب می شد و من هم بهمن ماه را بین شهرضا و تهران در مسافرت بودم . کمیته دفاع شهری را در شهرضا تشکیل دادیم و من شدم عضو کمیته محله خودمان که در خیابان ولی عصر شرقی در مغازه آقای نصرالله مرادی تشکیل شد .

شب جمعه ۵ بهمن ماه مجدداً راهی تهران شدم و مستقیماً به فرودگاه آمدم چون قرار بود امام ۶ بهمن ۵۷ به تهران بیایند . که بختیار فرودگاهها را بسته بود و در گیری سنگینی در اطراف دانشگاه و خیابان آزادی و مهر آباد اتفاق افتاد که من با زخمی ها به بیمارستان امام خمینی آمدم . دکتر خلیل ناظم روز جمعه ۵۷/۱۱/۶ کشیک بخش جراحی بیمارستان بود . آن شب مرحوم دکتر میر خانی و دکتر ماندگار هم کشیک های سایر بخشها بودند که من جمعه شب را پیش آنها در پاریون ماندم و صبح روز شنبه ۵۷/۱۱/۷ مجدداً به سوی شهرضا آمدم . شنبه ۵۷/۱۱/۷ مطابق با ۲۸ صفر بود که من قم ماندم و در تظاهرات قم شرکت کردم و شنبه شب را هم پیش حاج حسین تیموریان در قم بیتوته کردم . یکشنبه صبح راهی شهرضا شدم و عصر یکشنبه ۵۷/۱۱/۸ رسیدم شهرضا . دوسه روزی را بین شهرضا و اصفهان گذراندم . چهارشنبه شب ۵۷/۱۱/۱۱ با اتوبوس آقای حسام میرنیام راهی تهران شدم . آقای آقاولی رضویان هم با من آمد . صبح ساعت ۴ رسیدیم تهران و به حلقه ی محافظین امام پیوستم . و امام روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به تهران آمدند و ما شاهد حضور روح خدا در تهران شدیم . در ذیل این یادداشت ها آمار شهدای روز های

پیروزی انقلاب را نوشته ام که برای شما می نویسم. آماریکه من دارم روز ۲۲ بهمن حدود ۶۵۴ نفر در تهران به شهادت رسیدند و روز ۲۱ بهمن ۱۷۵ نفر و جمع تیر خورده ها و مجروحینی که ما باید رسیدگی می کردیم در این دو روز تاسوعا و عاشورای انقلاب ۷۰۰ نفر و ۲۷۰۰ نفر بود. بعدها آمار که گرفتیم تعداد شهدای این دو روز حدود ۱۲۰۰ نفر شد در کل کشور.

Heydarpoor.ir